



حالت چطوره؟

دارم می‌میرم، پسرم. قول می‌دم دیر یا زود این اتفاق می‌افته، واسه همین فرستادم دنبالت. تو تنها کسی هستی که بهش اعتماد دارم.



ولی من ذهن و بدنم رو می‌شناسم. انگار به چاقو توی قفسه سینه‌ام فرو کردن. هر چی که بوده، فکر نمی‌کنم دوز کامل بهم داده باشن ولی به اندازه‌ای بوده که من رو زمین گیر کنه.

حقیقت اینه که می‌خواستن من رو به قتل برسونن، مسموم کردن. اوه، همه می‌کن به طرز غمانگیزی به خاطر از دست دادن نامزدی جمهوری‌خواهان از یا افتاده.



رئیس‌جمهور گرنٹ؟



اوه، بدون شک! کار «گرنٹ»* و لونه‌ی افعی‌هاش بوده.

* Grant



می‌دوننی کار کی بوده؟



ببین، تو هم داری بهش فکر می‌کنی. آیا این پیرمرد عقلش رو از دست داده؟ من نمی‌گم گرنٹ دستورش رو داده یا حتی از این موضوع اطلاع داره ولی کار یکی از نزدیکانشه.

اعضای دولتت فاسدن. من می‌خواستم تمام علف‌های هرز رو از بین ببرم و از نو شروع کنم ولی خیلی‌ها حاضر نیستن دست از این کار بردارند و بی‌دردسر بکشن.



مدرکی داری؟ چیزی که بتونم با خودم به سازمان پینکرتون ببرم؟

چیز به دردبخوری نیست که بخوای یا خودت ببری ولی اصل مطلب چیز دیگه‌ایه. واسه این مسئله نخواستم بیای اینجا.



یادت می‌آد اولین بار چطوری با هم آشنا شدیم؟

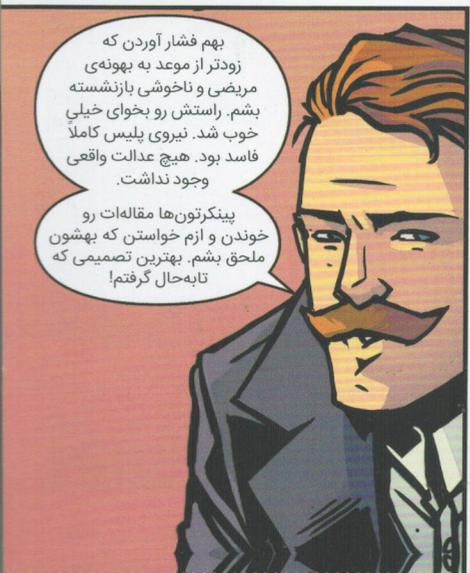
بله، قربان. زندگیم رو تغییر داد. بهترش کرد.



«شما اون موقع ویراستار روزنامه «تریبون» بودین و اومدین درباره‌ی کاری که انجام دادم، با من مصاحبه کردین.»



«نه سال پیش بود. من برای نیروی پلیس شعبه‌ی خیابان برادوی کار می‌کردم و بدجوری بین شورشیان طرح اجباری خدمت سربازی گیر افتاده بودم.»



بهم فشار آوردن که زودتر از موعد به بهونه‌ی مریضی و ناخوشی بازنشسته بشم. راستش رو بخوای خیلی خوب شد. نیروی پلیس کاملاً فاسد بود. هیچ عدالت واقعی وجود نداشت.

پینکرتون‌ها مقاله‌ات رو خوندن و ازم خواستن که بهشون ملحق بشم. بهترین تصمیمی که تا به حال گرفتم!



بی‌برووبرگرد زن خیلی خوبی بود. هرچند رؤسای من رو راضی نبودن که اون قدر من رو برجسته کردی.



تو جون یه عالم زن و بچه رو نجات دادی. از جمله اون خواننده‌ی اپرا، «آدلینا پاتی»*.

* Adelina Patti